

الاهیات بارت

محمد رضا بیات*

چکیده:

کارل بارت^۱ (۱۸۸۶ - ۱۹۶۸) برجسته‌ترین الاهی‌دان پروتستان در قرن بیستم است. تأثیر اندیشه‌های او بر مسیحیت چنان عظیم بود که دیدگاه‌های او را انقلابی در الاهیات مسیحی نامیده‌اند؛ (مک کواری، ۱۳۷۸: ۴۷) این تأثیر، تنها در الاهیات و بر الاهی‌دانان مسیحی نبود، بلکه بسیاری از مردم عادی مسیحی را هم شیفته خویش ساخت. امروزه در الاهیات مسیحی نوشته یا تحقیقی را نمی‌توان یافت، مگر اینکه به نحوی به آرا و نظریات بارت اشاره کرده باشد و به همین جهت شناخت الاهیات مسیحی معاصر بدون آگاهی از دیدگاه‌های بارت ناتمام است. همچنین نشانه‌های وجود نوعی قرابت میان نگاه و روش الاهیاتی بارت با روش اشعری‌ها، اخباری‌ها و تفکیکی‌ها در کلام اسلامی اهمیتی مضاعف به شناخت الاهیات بارت می‌دهد. با این همه، حجم گسترده آثار بارت و تحولات اساسی در حیات الاهیاتی او ارائه گزارش و تحلیلی دقیق از الاهیات بارت را دشوار می‌سازد. (هوردرن، ۱۳۶۸: ۱۱۰)

این دشواری را می‌توان به روشی در تحلیلهای متنوع از الاهیات بارت مشاهده کرد. در این نوشتار سعی ما بر این است تا از میان این گزارش‌ها و تحلیلهای با الاهیات بارت آشنا شویم.

واژگان کلیدی: الاهیات، الاهیات مسیحی، الاهیات لیبرال مسیحی، الاهیات راست‌دینی جدید مسیحی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

*. عضو هیأت علمی مرکز مطالعات ادیان و مذاهب.

^۱. Karl Barth.

مقدمه

نهضت اصلاح دینی در قرن شانزدهم میلادی اعتراضی شدید و فراگیر به تفاسیر کلیسای کاتولیک رم از آموزه‌های مسیحی و رفتار کلیسا بود. رهبران نهضت اصلاح دینی عقاید کلیسای کاتولیک را انحراف از تعالیم عیسی مسیح و اعتقادات مسیحی در دوران آباء کلیسا می‌دانستند و با شعار بازگشت به آن دوران درصدد تجدید حیات مسیحیت نخستین بودند. (مک‌گراث، ۱۳۸۲: ۸۲) اگرچه تأثیر اندیشه‌های رنسانس در قرن چهاردهم بر رهبران نهضت را نمی‌توان نادیده گرفت، (همان، ۸۱۳) ولی اختلاف میان رهبران نهضت و کلیسای کاتولیک رم صبغه‌ای درون‌دینی داشت و بحث اصلی آنها بر سر مسیحیت راستین بود و در نهایت هم به پیدایش جریان‌های مسیحیت انجلمی‌گرا که اینک بخش قابل توجه‌ای از مسیحیان شمرده می‌شوند. البته از همان آغاز میان رهبران نهضت اصلاح دینی اختلافات زیادی وجود داشت و در نهایت هم به دو شاخه عمده «کالونی» و «لوتری» تقسیم شدند، ولی در نهایت دیدگاه‌ها و تفاسیر رهبران نهضت از آموزه‌های مسیحی از نوعی حجیت و اعتبار خاص برخوردار گشت و دوره راست دینی مسیحیت پروتستان به حساب آمد. به عقیده برخی از الاهیدانان مسیحی، الاهیات پروتستان در قرن نوزدهم تحت تأثیر جریان روشنگری قرن هجدهم از دیدگاه‌های الاهیاتی رهبران نهضت اصلاح دینی در قرن شانزدهم فاصله بسیار گرفت، همان‌طور که الاهیات کلیسای کاتولیک از عقاید دوران آباء کلیسا دور شده بود؛ ولی این‌بار مناقشه‌ای درون‌دینی در بین نبود، بلکه برخی از الاهیدانان پروتستان تحت تأثیر اندیشه‌های عصر روشنگری مسیحیت را از حقیقت خویش تهی کرده بودند و باید دوباره روح الاهیات قرن شانزدهم و در حقیقت الاهیات دوره آباء کلیسا در کالبد آن دمیده می‌شد.

کارل بارت مهم‌ترین الاهیدانی بود که در قرن بیستم چنین دیدگاهی داشت. در واقع، بارت سه دوره الاهیاتی را در طی تقریباً یک قرن حیات خویش از سر گذرانده است. او در دوره نخست زندگی خود، دل در گرو الاهیات لیبرال و دیدگاه‌های آن داشت، ولی پس از مدتی به یکی از منتقدین یا بزرگترین منتقد الاهیات لیبرال بدل گشت و در همین دوره بود که با نگارش تفسیری بر «رساله پولس به رومیان» (ویرایش دوم ۱۹۲۱ و ۱۹۱۹) در میان مسیحیان درخشید و الاهیات جدیدی را بنیان نهاد و سرانجام در سال‌های پایانی زندگی خود، با انجام جرح و تعدیل‌هایی در مواضع خویش دیدگاه‌های الاهیاتی‌اش را تکمیل کرد. دیدگاه‌های بارت در این دوره از حیات الاهیاتی‌اش در مجموعه سیزده جلدی «اصول عقاید مسیحی» تبلور یافت. بارت پس از گذشت تقریباً یک قرن زندگی پرفراز و نشیب، در سال ۱۹۶۸ در زادگاه خویش درگذشت.

ما نیز دیدگاه‌های الاهیاتی او را براساس همین سه دوره از حیات الاهیاتی او بررسی می‌کنیم.

بارت جوان؛ الاهیدانی لیبرال

بارت در دهه ۱۸۸۶ میلادی در بازل سوئیس در خانواده‌ای مذهبی و متوسط به دنیا آمد. پدرش فریتز

بارت^۱ استاد تاریخ کلیسا و عهد جدید در دانشگاه برن و کشیش یک کلیسای اصلاح شده (لوتری) بود (Eliade, ۱۹۸۷: ۶۸) و شاید به همین جهت پس از تحصیل در دانشگاه‌های برن، برلین، توبینگن و ماربورگ در یک کلیسای اصلاح شده مشغول به خدمت شد (۲۱ - ۱۹۰۹). او علی‌رغم میل پدرش بر سر درس اساتید برجسته الهیات لیبرال مانند آدلف هارناک^۲، ویلیام هرمان^۳ و مارتین راده^۴ حاضر شد و تا مدتی شیفته دیدگاه‌های اساتید لیبرال خویش بود. این شیفتگی را می‌توان در توصیف او از شلایر ماخر^۵ (۱۸۳۴ - ۱۷۶۸)، که به نظر بسیاری بنیانگذار الهیات لیبرال است، دید: «شلایر ماخر نه یک مکتب، بلکه یک دوره را بنیان نهاد.»

(Hans Kung, ۱۹۹۴: ۱۰۷)

تأثیر اندیشه‌های عصر روشنگری قرن هجدهم اروپا بر الهیات مسیحی چنان بود که برخی از مورخین الهیات مسیحی جریان‌ات الهیاتی قرن نوزدهم را برحسب نوع واکنش آنها به آن اندیشه‌ها رده‌بندی کرده‌اند. عقل‌گرایی عصر روشنگری موجی از تردید و تشکیک را در باورهای مسیحی پدید آورد؛ زیرا باورهای مسیحی در تعارض جدی با دستاوردهای بشری قرار گرفته بودند و الهیدانان مسیحی باید یا تعارض میان آنها را برطرف می‌کردند یا دست به گزینشی سرنوشت‌ساز می‌زدند: باورهای مسیحی یا یافته‌های عقل بشری. علاوه بر انتقادات هیوم (۱۸۰۴ - ۱۷۲۴) بر دلالت معجزات و تأملات جدی کانت (۱۸۰۴ - ۱۷۲۴) بر توان ادله اثبات وجود خدا در حوزه عقل نظری، جریان نقد تاریخی نیز کتاب مقدس را در معرض پرسش‌های اساسی و سرنوشت‌سازي چون تردید در انتساب اسفار پنجگانه تورات یا رساله‌های عهد جدید به نویسندگان آنها، تأثیر دیدگاه‌های نویسندگان واقعی کتاب مقدس در گزارشات آنها و ناهمنوایی اناجیل چهارگانه و تعارضات جدی میان گزاره‌های کتاب مقدس قرار داد. همدلی الهیدانان لیبرال با اندیشه‌های عصر روشنگری باعث شد ایشان تا به تردیدهایی که بر الهیات مسیحی سایه افکنده بودند، تن دهند. (لین، ۱۳۸۰: ۳۷۸) ولی آنها علی‌رغم چنین رویکردی، بر این عقیده بودند که همچنان می‌توانند از مسیحیت دفاع کنند؛ اما بی‌تردید، دفاع آنها از مسیحیت هیچ ربط و نسبی با دفاع اسلافشان از مسیحیت نداشت و علی‌رغم اختلافات گسترده‌ای که میان دیدگاه‌های آنها وجود داشت، دفاع آنها از آموزه‌های مسیحی عمدتاً بر دو اصل بنیادی زیر استوار بود:

۱. سازگار ساختن باورهای مسیحی با دستاوردهای بشری

الهیدانان لیبرال در مقام دفاع از مسیحیت بر این باور بودند که حفظ مسیحیت در قرن نوزدهم در سازگاری آموزه‌های مسیحی با معارف بشری است. این رویکرد تأثیری اساسی در تفسیر آموزه‌های مسیحی و حتی

^۱ Fritz Barth.

^۲ Adolf Harnack.

^۳ William Hermann.

^۴ Martin Rade.

^۵ Scheiermacher.

قبول و رد آنها داشت و الاهیات لیبرال را به کلی از الاهیات‌های پیش از خود متفاوت می‌ساخت. آنها یا آموزه‌های مسیحی را براساس اندیشه و مفاهیم روز تفسیر می‌کردند یا از اندیشه‌های بشری تفسیری دینی ارائه می‌کردند. تفسیر آلبرخت ریچل^۱ (۱۸۸۹ - ۱۸۲۲) یکی از الاهیدانان برجسته لیبرال از الوهیت عیسی به جسم عیسی در عالی‌ترین سطح رفتار اختلاقی (هوردن، ۱۳۶۸: ۴۳) یا تفسیر برخی از الاهیدانان لیبرال از ملکوت خدا به تحقق جامعه‌ای آرمانی که انسان‌ها به مدد خداوند در این جهان بنا می‌کنند (همان: ۷۳) یا تفسیر نظریه تکامل به مجری تحقق تدابیر الاهی (همان: ۹۷) نمونه‌هایی از تفسیرهای الاهیدانان لیبرال است، درحالی‌که الاهیات راست دینی مسیحی الوهیت عیسی را به خدا بودن او و ملکوت خدا را به رجعت عیسی مسیح قبل از آغاز سلطنت هزار ساله او (همان: ۵۳) تفسیر می‌کرد و نظریه تکامل هم مخالف آموزه‌های مسیحی شمرده می‌شد. افزون بر این، همنوایی الاهیدانان مسیحی با دستاوردهای بشری باعث تغییر دیدگاه آنها نسبت به شخصیت عیسی مسیح و اعتبار کتاب مقدس شد؛ نقد تاریخی کتاب مقدس تصویر الاهیاتی از عیسی را هم زیر سؤال برد و الاهیدانان لیبرال را واداشت تا با استفاده از سازوکارهای نقد تاریخی درصدد دست یافتن به شخصیت تاریخی عیسی بیفتند و الاهیات خویش را بر آن بنا کنند. تمام کتاب‌هایی که در قرن نوزدهم درباره عیسی تاریخی نگاشته شد مانند زندگی عیسی به قلم دی. اف. اشتراوس (۷۴ - ۱۸۰۸) همان عنوان از ژ. ای. رنان^۲ (۹۲ - ۱۸۳۴)، در جستجوی عیسی تاریخی اثر آلبرت وایتزر^۳ (۱۸۷۵ - ۱۹۶۵) و مسیحیت چیست آدلف هارناک تصویر کاملاً زمینی از عیسی ارائه کردند؛ نجارزاده جلیلی که تنها یک معلم برجسته محبت و اخلاق بود (براون، ۱۳۷۵: ۱۵۴) و دیگر مقامی الوهی نداشت که به خاطر گناه انسان خویش را فدا کرده باشد. نقد تاریخی کتاب مقدس تنها تصویر اناجیل از عیسی را خدشه‌دار نساخت، بلکه اعتبار کتاب مقدس را که قبلاً تحقیقات علمی برخی از قسمت‌های آن را مانند زمین مرکزی، خلقت شش روزه عالم و... به چالش کشیده بود، زیر سؤال برد، زیرا همان‌طور که به گفته شوایتزر تصویر اناجیل از عیسی بازتاب خواسته‌ها و آرزوهای نویسندگان آنها درباره عیسی است (هوردن، ۱۳۶۸: ۳۹)، این مسأله مطرح شد که قسمت‌های دیگر کتاب مقدس هم انعکاسی از فرهنگ و معارف زمان نویسندگان اناجیل باشد و نه بیاناتی لزوماً درست و عاری از خطا.

الاهیدانان لیبرال علی‌رغم پذیرش تأملات نقد تاریخی کتاب مقدس، بر این باور بودند که هم از کتاب مقدس به عنوان گنجینه‌ای از بصیرت‌ها و معارف می‌توان بهره برد (باربور، ۱۳۶۲: ۱۳۱) و هم از عیسی تاریخی

^۱ Albecht Ritschl.
^۲ D. F. Strauss.
^۳ J. E. Renan.
^۴ Albert Schueitser.

می‌توان الهام گرفت. اگرچه الاهیدانان لیبرال با این نوع نگاه، خویش را از بسیاری اشکالات و اعتراضات الاهیاتی، تاریخی و علمی بر مسیحیت دور ساخته بودند؛ (هوردرن، ۱۳۶۸: ۶۸) ولی چنین دیدگاهی، آنها را از اعتقاد رایج مسیحیان درباره کتاب مقدس و مقام الوهی عیسی و مصونیت آنها از هر نوع خطا بسیار دور ساخته بود.

التزام الاهیدانان لیبرال به سازگار ساختن باورهای مسیحی با معارف بشری گاهی به انکار و دست کشیدن از برخی باورهای مسیحی نیز انجامید. گناه نخستین، معجزات عیسا، تولد او از باکره، ازلی بودن او و... از زمره باورهایی هستند که الاهیدانان لیبرال عموماً یا اکثراً آنها را مخالف با عقل شمرده و انکار کرده‌اند. (همان: ۴۳ و ۷۱) در نهایت می‌توان گفت الاهیدانان لیبرال درصدد ارائه مسیحیتی عقل‌پذیر و نه عقل‌گریز و عقل‌ستیز بودند؛ به عبارت دیگر الاهیدانان لیبرال نه مسیحیت را فروتر از عقل می‌خواستند و نه فراتر از عقل؛ زیرا بر این نکته پافشاری می‌کردند که تمام ابعاد مسیحیت را تنها باید با محک عقل و تجربه بشری آزمود و نه هیچ معیار دیگری.

۲. تکیه بر تجربه دینی و باطنی انسان

با تضعیف تأملات فلسفی در دفاع از باورهای مسیحی در قرن هجدهم، الاهیدانان لیبرال در جست‌وجوی یافتن راهی دیگر در دفاع و توجیه باورهای مسیحی برآمدند و تحت تأثیر جریان رمانتیسم آلمان به تجربه دینی و باطنی انسان‌ها توسل جستند. الاهیدانانی مانند شلایرماخر یا ریچل نه تنها از تجربه دینی برای دفاع از باورهای مسیحی بهره گرفتند، بلکه اساساً دین را چیزی جز تجربه دینی نمی‌دانستند که در باورها و اعتقادات مسیحی نمود پیدا کرده است؛ به عبارت دیگر دین شرح و توصیفی از مواجهه آبی کلیسا و قدیسان مسیحی با خداوند است. الاهیدانان لیبرال از این منظر به متون مقدس و اعتقادنامه‌ها می‌نگریستند و بر این عقیده بودند که تجربه دینی حقیقی است که در حیات دینی انسان‌ها رخ می‌دهد و مبنای دین‌ورزی آنهاست؛ زیرا آنها برخلاف اعتقاد مسیحیان به سرشت گناه‌آلود آدمی، نگاه خوش‌بینانه‌ای به انسان داشتند. (همان: ۶۶ - ۶۷) آنها شناخت خداوند و ارتباط همه انسان‌ها با او را بدون نیاز به مداخله خاص خداوند ممکن می‌دانستند، لذا تفسیر بسیاری از الاهیدانان مسیحی از تجسد خداوند در عیسی و مصلوب‌شدن او را قبول نداشتند. (همان: ۴۰) در نتیجه، این نوع تلقی از دین تصویری کاملاً انسانی از خدا را به دنبال داشت؛ خدای زنده‌ای که بدون واسطه در تجربه آدمیان حضور دارد؛ خدایی که متعالی است، ولی از طریق قوانین طبیعی و نه معجزات عمل می‌کند و به مدد انسان‌ها می‌آید.

افزون بر این، تأکید الاهیدانان لیبرال بر تجربه دینی و نوع تفسیری که از آن داشتند، تأثیری اساسی در تفسیر آموزه‌های مسیحی داشت؛ به گونه‌ای که به نظام الاهیاتی آنها سبک و سیاق دیگری می‌داد؛ مثلاً شلایرماخر، که تجربه دینی را احساس اتکاء مطلق و

یکپارچه آدمی به مبدأ یا قدرتی متمایز از جهان می‌شورد، (پترسون و دیگران، ۱۳۷۶: ۴۱) بر این باور بود که تمام اوصافی را که ما به خدا نسبت می‌دهیم چیزی را در خدا نشان نمی‌دهد، بلکه شیوه‌ای برای بیان احساس توکل مطلق ما به اوست؛ بر همین اساس، او گناه را خدشه در احساس توکل مطلق ما به خدا می‌شورد همچنان‌که نجات را بازیافت همان احساس توکل مطلق می‌دانست. (براون، ۱۳۷۵: ۱۱۰)

چنین دفاعی از مسیحیت نه تنها دفاعی درخور از مسیحیت در برابر شکاکیت عصر روشنگری به حساب می‌آمد، بلکه مسیحیت را در ساحتی قرار می‌داد که دیگر دست نقد و انتقاد علوم بشری به دامن آن نمی‌رسید (هوردرن، ۱۳۶۸: ۴۱) و مسیحیان بی‌هیچ دغدغه‌ای می‌توانستند دستاوردهای بشری را بپذیرند. دیگر از کتاب مقدس انتظار گزارشاتی درست و دقیق از وقایع تاریخی و مسائل علمی نمی‌رفت تا الاهی‌دانان مجبور به دفاع از آنها باشند؛ بلکه کتاب مقدس تنها شاهی بر حضور خدا در احوال و تجربه‌های بسیاری از اقوام و انسان‌ها شمرده می‌شد که همچنان می‌تواند راهنما و مشوق آدمیان باشد. (باربور، ۱۳۶۲: ۱۳۱)

توجه الاهی‌دانان لیبرال به اخلاق نتیجه رویکردهای این جهانی آنها به آموزه‌های مسیحی بود. در واقع با کنار نهادن جنبه‌های ماورالطبیعی از مسیحیت تفسیرهای اخلاقی از آموزه‌های مسیحی مناسب‌ترین تفسیر از آموزه‌های مسیحی بود. آلبرخت ریچل تجربه باطنی و قلبی انسان‌ها را به اراده اخلاقی انسان تفسیر می‌کرد و وظیفه الهیات را بسط و گسترش ارزش‌های اخلاقی می‌دانست. (همان: ۱۳۲)

الهیات لیبرال علی‌رغم اینکه در ابتدا خوش درخشید، ولی به تدریج با مشکلاتی مواجه شد که هر یک سهمی در تضعیف آن داشتند. الاهی‌دانان لیبرال در اوج تفوق دیدگاه‌های الهیاتی خویش دچار اختلاف شدند و حداقل به سه شاخه انسان‌گرایان، فیلسوفان تجربی دین و لیبرال‌های انجیلی تقسیم شدند. (هوردرن، ۱۳۶۲: ۷۴ - ۷۸) و لذا در دهه سوم قرن بیستم (۱۹۳۴) الهیات لیبرال یکپارچگی سابق خود را از دست داده بود. از آن زمان به بعد شاخه اعتدالی الاهی‌دانان لیبرال (لیبرال‌های انجیلی) با دو رقیب و منتقد جدی مواجه بود یکی الاهی‌دانان راست دین مسیحی و دیگر شاخه افراطی الاهیات لیبرال (انسان‌گرایان) و اتفاقاً هر دو گروه انتقادات مشابهی هم به آنها داشتند. (همان: ۷۹) انسان‌گرایان الاهی‌دانان انجیلی را متهم به ترس و بزدلی می‌کردند، زیرا بر این باور بودند که با توجه به دیدگاه‌های الاهی‌دانان انجیلی، آنها چاره‌ای ندارند جز اینکه به دیدگاه‌های انسان‌گرایان تن دهند. الاهی‌دانان راست دین مسیحی هم بر این عقیده بودند که الاهی‌دانان انجیلی در نهایت دیدگاه‌های انسان‌گرایان را خواهند پذیرفت؛ زیرا تفاوت فاحشی میان دیدگاه‌های آنها با انسان‌گرایان وجود ندارد و تنها شرایط زمانه باعث شده است که الاهی‌دانان انجیلی

دیدگاه‌های خویش را به صراحت آشکار نساژند. علاوه بر اختلاف گسترده میان الاهیدانان لیبرال، تحقیقات تاریخی قرن بیستم هم اعتبار دیدگاه‌های نقادان تاریخی قرن نوزدهم درباره عهد عتیق، تفاوت اناجیل، شخصیت پولس و... را زیر سؤال برده بود (همان: ۸۳ - ۸۴) و در نتیجه دفاع از بسیاری از تفاسیر الاهیدانان لیبرال غیرممکن گشت. از طرف دیگر در همان دوران حوادث وحشتناکی مانند جنگ جهانی اول و آثار و نتایج زیانبار آن مانند قحطی، فقر و بی‌عدالتی به وقوع پیوست که با خوشبینی انسان قرن بیستم تناسبی نداشت و از آنجا که الاهیدانان لیبرال با دستاوردهای بشری قرن نوزدهم بیش از اندازه هم‌نوایی کرده بودند با وقوع این حوادث، دیگر دیدگاه‌ها و خوشبینی آنها به عالم و آدم شنیداری نداشت و در واقع، علی‌رغم اعتقاد خودشان بر ضرورت هم‌نوایی هر الاهیاتی با حوادث و تحولات روزگار خود، این بار از تحولات قرن بیستم عقب مانده بودند. بارت می‌گفت احساس می‌کردم دیگر موعظه‌های روز یکشنبه من برای کارگران به ستوه آمده از مشکلات عدیده در شهر سافنویل تأثیری نداشت. (همان: ۱۰۹) تمام خوشبینی‌ها و امیدها فرو ریخته بود و مسیحیان سرخورده از چنین ناکامی‌هایی مضطرب و نگران شده بودند.

بارت برای ناامیدی خود از الاهیات لیبرال دلیل دیگری هم داشت و آن تأیید سیاست‌های جنگ‌طلبانه امپراتور آلمان ویلهلم دوم از سوی اساتید لیبرال او (هارناک و هرمان) بود. اگرچه او نمی‌دانست که در آن بیانیه تنها دوازده نفر از الاهیدانان کاتولیک و پروتستان امپراتور آلمان را تأیید کرده بودند و از این تعداد هم تنها دو نفر آنها از اساتید او بودند که یکی از آنها (هارناک) بیانیه را قبل از انتشار ندیده بود و دیگری (هرمان) درصدد پس‌گرفتن امضاء خود برآمده بود، ولی این اعلامیه تأثیر ویرانگر خود را بر بارت گذاشته بود. (لین، ۱۳۸۰: ۴۲۰)

البته در کنار الاهیدانانی مانند بارت که به کلی از الاهیات لیبرال فاصله گرفتند و الاهیات جدیدی بنا کردند، الاهیدانان لیبرال دیگری بودند که دست به بازسازی اندیشه‌های خویش زدند و به عنوان لیبرال‌های جدید شناخته می‌شدند؛ آنها از دیدگاه خوشبینانه الاهیات لیبرال به انسان دست شسته بودند و وضعیت مصیبت‌بار انسان جدید را پذیرفته بودند و به همین جهت به آموزه گناه نخستین توجه خاصی نشان دادند. نیز بدین نتیجه رسیده بودند که به مسیح نیاز دارند نه عیسی تاریخی، زیرا دیگر بر این عقیده نبودند که خدا را می‌توان در آئینه تجربه آدمی یافت؛ بلکه بدین باور رسیدند که خدا باید خویش را از طریق عیسی مسیح آشکار می‌ساخت. با این همه لیبرال‌های جدید نتوانستند جریان الاهیاتی پایداری را بنا کنند و بسیاری از آنها به الاهیات بارت یا همان راست دینی جدید پیوستند. (هوردرن، ۱۳۶۸: ۸۸ - ۹۲)

بارت، الاهیدانی معترض

حوادث وحشتناك قرن بیستم، بارت را به تأمل دوباره در کتاب مقدس واداشت تا راهی بیابد و جان تشنه مخاطبین خود در کلیسا را سیراب کند. او با نگارش تفسیری بر «رساله پولس به رومیان» از تحویلی عظیم در زندگی الاهیاتی خود خبر داد؛ تحویلی که آغاز سرنوشت سازترین دوره از حیات الاهیاتی بارت گشت. ویژگی اساسی دیدگاه بارت در این دوره این بود که نباید با افکار و اندیشه‌های خویش جلوی درخشش نور الاهی را گرفت و با کنار نهادن آنها باید اجازه داد تا خدا خویش را به ما بشناساند؛ (مک کواری، ۱۳۸۲: ۱۹) خدایی که خود را از طریق عیسی‌مسیح به ما شناسانده است. آدمی باید متواضعانه این حقیقت را بپذیرد که به مدد قوای خویش نمی‌تواند خداوند را بشناسد و تنها باید به عیسی‌مسیح و پیام نجات‌بخش او ایمان بیاورد وگرنه خویش را در برابر خداوند قرار داده است. شاید سر انتخاب نامه پولس به رومیان از سوی بارت همین نکته بود. پولس در این نامه از یک سو به رومیان هشدار می‌دهد که نباید به اعمال عبادی خویش مغرور گردند، زیرا نجات و رستگاری هدیه‌ای الاهی است و هیچ ربطی به اعمال آدمیان ندارد و از سوی دیگر آنها را به ایمان به عیسی‌مسیح دعوت می‌کند؛ مسیحی که تنها راه نجات و رستگاری است. بارت بر این عقیده بود که این بار باید هشدار پولس و دعوت او را به گوش مسیحیان قرن بیستم برساند؛ زیرا که مسیحیان قرن بیستم غزه افکار و اندیشه‌های خویش شده‌اند و همه چیز را با معیار و محک عقل خویش می‌سنجند، در حالی که تنها معیار، عیسی‌مسیح و کتاب مقدس است. پیام بارت در وانفسای قرن بیستم برای مسیحیان شنیدنی و امیدبخش بود و آنها را به رهاشدن از قید و بند افکارشان فرا می‌خواند و بشارت می‌داد که خداوند در جستجوی انسان است و خویش را با فرستادن فرزندش آشکار ساخته است و ما تنها باید به او ایمان بیاوریم تا رستگار شویم. این سخنان هیچ‌ربط و نسبتی با دیدگاه‌های الاهیدانان لیبرال قرن نوزدهم نداشت و در واقع بازگشتی به راست دینی قرن شانزدهم به حساب می‌آمد و به همین جهت بسیاری از مورخین الاهیات مسیحی، الاهیات بارت را راست‌دینی جدید و او را رهبر آن می‌نامند. (مک کواری، ۱۳۷۸: ۴۷۸)

با انتشار تفسیر بارت بر رساله پولس به رومیان (۱۹۱۹)، او از یک کشیش محلی به الاهیدانی بزرگ در آلمان و به تدریج در سراسر اروپا و آمریکا بدل شد و بسیاری از مراکز دینی و دانشگاهی او را برای ایراد سخنرانی (شورای جهانی کلیساها، آمستردام ۱۹۴۸) یا تدریس الاهیات مسیحی (گوتینگن ۱۹۲۱، بن ۱۹۳۰ و بازل ۱۹۳۵) دعوت کردند. (Hans Kung, ۱۹۹۴: ۱۸۶) او در مقدمه کتاب اصول عقاید مسیحی در این باره می‌گوید:

هنگامی که به گذشته می‌نگرم، خود را مانند شخصی می‌بینم که در حال بالا رفتن از پلکان تاریک برج کلیساست و برای اینکه سقوط نکند دست خود را به نرده پلکان دراز می‌کند، ولی به جای نرده پلکان، ریسمان ناقوس کلیسا را می‌گیرد و در این هنگام باید به صدایی گوش بسپارد که

ناقوس عظیم کلیسا بالای سر او و اطرافش پدید آورده است. (لین، ۱۳۸۰: ۴۱۷)

ماندگاری بارت در تاریخ الاهیات مسیحی مدیون تفسیر او بر همین رساله است. (مک کواری، ۱۳۷۸: ۴۸۰) اگرچه الاهیات بارت در این دوره از حیات الاهیاتی او واکنشی شدید در برابر الاهیات لیبرال بود، ولی در واقع او به هر الاهیاتی که متأثر از اندیشه‌های بشری بود، اعتراض داشت و بر این باور بود که الاهیات‌های بشری تاکنون بشر را از هدف اساسی مسیحیت دور ساخته‌اند؛ چرا که به گفته فوئر باخ این‌گونه الاهیات‌ها در حقیقت نوعی انسان‌شناسی هستند تا خداشناسی (لین، ۱۳۸۰: ۴۲۲) و بارت علی‌رغم اختلاف دیدگاه با فوئر باخ، با این سخن او همدلی داشت و معتقد بود که آموزه‌های مسیحی نه تنها نیازی به تأیید معارف بشری ندارند، بلکه معارف بشری باید خود را با آنها وفق دهند. (براون، ۱۳۷۵: ۲۶۴ - ۲۶۵) چون تنها عیسی‌مسیح و کتاب مقدس معیار حقیقت هستند (Eliade, ۱۹۸۷: ۶۸) و به همین جهت به الاهیات بارت الاهیات بحران نیز می‌گویند؛ چرا که کلمه Crisis (بحران) از کلمه یونانی Krisis به معنای داوری میان اقوال است و الاهیات بارت نیز اعتقاد به سنجش و داوری هر امری با معیار کلمه الاهی یعنی عیسی‌مسیح دارد. (ریخته‌گران، ۱۳۷۴: ۲۳۸)

تفسیر آموزه‌های دینی به مدد اندیشه‌های فلسفی و بشری سابقه‌ای دیرین در مسیحیت و ادیان دیگر دارد. از تأثیر اندیشه‌های گنوسی در برخی از بخش‌های عهد جدید که بگذریم، استفاده یوستین شهید و آگوستین از اندیشه‌های یونانی بخصوص افلاطون یا اکوئیناس از ارسطو یا الاهیدانان قرن نوزدهم از ایدئالیسم هگل یا بولتمان از هایدگر و موارد بی‌شمار دیگر در تفسیر آموزه‌های مسیحی حاکی از گسترده‌گی چنین روشی در میان الاهیدانان مسیحی است. در واقع ایشان یا چاره‌ای جز بهره از اندیشه‌های فلسفی حداقل در مقام دفاع از آموزه‌های مسیحی نداشته‌اند یا ارائه تفسیری متناسب با زمان را در گرو استفاده از اندیشه‌های فلسفی و علمی روزگار خویش می‌دانسته‌اند. استفاده از این روش علی‌رغم نفوذ و گسترش آن در میان الاهیدانان مسیحی، مخالفین جدی نیز داشته است. مک کواری با اذعان به اینکه چنین روشی در بالندگی الاهیات مسیحی تأثیر بسیار زیادی داشته است، سه خطر اساسی برای آن برمی‌شمارد: (مک کواری، ۱۳۸۲: ۱۸)

۱. تحریف آموزه‌های مسیحی؛ بدین معنا که همخوانی یک نوع تفکر فلسفی با برخی از آموزه‌های مسیحی موجب تأکید بیش از حد بر آن آموزه‌ها می‌گردد و در واقع بقیه آموزه‌های مسیحی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و این به نوبه خود نوعی تحریف در شاکله عقاید مسیحی است. اعتراض بارت به الاهیدانان لیبرال نیز این بود که ایشان تحت تأثیر دیدگاه‌های خویش به بسیاری از آموزه‌های اساسی در مسیحیت بی‌توجهی کرده‌اند و در نتیجه تصویری واژگون از مسیحیت عرضه کرده‌اند.

۲. نفوذ اندیشه‌های فلسفی و بشری با تعابیری دینی در مسیحیت؛ بارت در واری تفسیرهای الاهیدانان لیبرال

از آموزه‌های مسیحی اندیشه‌های فلسفی کانت، رمانتیسم آلمان و تاریخ‌گرایی^۱ را می‌دید که در قالب دیدگاه‌های الاهیاتی، خویش را نشان داده‌اند. به نظر بارت، چنین دیدگاه‌هایی حتی اگر جالب و جذاب هم باشند، ولی ما را از حقیقت مسیحیت دور می‌سازند. جان کلام او این بود که باید پیام عیسی‌مسیح و کتاب مقدس را فارغ از اندیشه‌های بشری شنید و فهمید؛ چرا که این خطر جدی وجود دارد که افکار و اندیشه‌های خویش را به جای آنها بنشانیم همان‌طور که در دوره‌های زیادی از تاریخ مسیحیت چنین بوده است. بهمین جهت، بارت جلد نخست اصول عقاید مسیحی را دوباره نگاشت.

۳. گنجاندن مسیحیت در چارچوب یک نظام فلسفی؛ بارت به این خطر نیز کاملاً توجه داشت، لذا انتقاد بسیاری از معاصرین خویش را پذیرفت که در نگارش جلد نخست اصول عقاید مسیحی بیش از آنکه تفسیری الاهیاتی از آموزه‌های مسیحی عرضه کند، آموزه‌های مسیحی را براساس دیدگاه‌های اگزیستانسیالیستی تفسیر کرده است. به همین جهت، بارت جلد نخست اصول عقاید مسیحی را دوباره نگاشت.

بارت که در دوره میانی حیات الاهیاتی خود تحت تأثیر دیدگاه‌های کیرکه گارد به تقابل میان خداوند و انسان اعتقاد داشت و این تقابل را براساس مواجهه وجودی میان خداوند و انسان سرگشته و حیران در بحران ایمان تفسیر می‌کرد؛ در نگارش دوباره جلد نخست اصول عقاید مسیحی تغییر عقیده داد و با الهام از کتاب مقدس، دیگر، نه از تقابل میان خداوند و انسان، بلکه از وحدت میان خداوند و انسان سخن گفت، چرا که بنابر آموزه تجسد خداوند در عیسی‌مسیح نه تنها هیچ تقابلی میان خدا و انسان وجود ندارد؛ بلکه نوعی یگانگی میان آنها برقرار است. تألیف کتاب ایمان در طلب فهم (۱۹۳۱) بارت حاصل توجه به چنین نظری بود؛ او در این کتاب، که متأثر از **مفاوضات آنسلم** بود، بدین نتیجه رسید که آموزه‌های مسیحی، عقلانیت خاص خود را دارند و باید با معیارهای خودشان فهمیده و سنجیده شوند نه با معیارهایی بیرون از خودشان. (Eliade, ۱۹۸۷: ۶۹)

به عبارت دیگر، راهبرد اصلی بارت مخالفت شدید با هر نوع تقلیل‌گرایی^۲ در حوزه دین و معرفت دینی است. او در واقع به طیف گسترده‌ای از فیلسوفان و الاهیدانانی مانند کانت، شلایرماخر، اتو و... نظر داشت که دین را به اخلاق، تجربه دینی، امر قدسی و... تقلیل داده بودند و بر این باور بود که دین، دین است و نه چیز دیگر. شاید بتوان گفت مک کواری نیز با بیان سه خطر فوق درصدد بوده است تا صور مختلف تقلیل‌گرایی را گوشزد کند، به عبارت دیگر او می‌گوید یا خود دین به چیز دیگری تقلیل داده می‌شود یا تحت تأثیر معارف بشری از آموزه‌های مسیحی تفسیری کاملاً مغایر با آموزه‌های مسیحی عرضه می‌شود. به نظر بارت، الاهیدانان لیبرال از هیچ‌یک از صور تقلیل‌گرایی در

^۱. Historicism.
^۲. Reductionism.

امان نمانده بودند؛ چرا که خود دین را به تجربه دینی و باطنی تفسیر می‌کردند و از آموزه‌های مسیحی نیز تفاسیری ارائه می‌کردند که بیش از آنکه بازتاب مضامین آموزه‌های مسیحی باشد؛ ترجمان دینی دیدگاه‌های فلسفی آنها بود.

بر همین اساس بارت در این دوره کوشید تا فارغ از اندیشه‌های خویش، تفاسیری ناب و خالص از آموزه‌های مسیحی ارائه کند؛ تلاشی که در نهایت به پیدایش نظام الاهیاتی‌ای انجامید که امروزه الاهیات غالب قرن بیستم به حساب می‌آید.

تصویر بارت از خدا

اما جدا از نوع نگاه الاهیاتی بارت، دیدگاه‌های الاهیاتی او درباره خدا و انسان نیز فراز و نشیب‌های زیادی داشته است. چرا که می‌توان گفت مهم‌ترین دغدغه او در طول حیات الاهیاتی‌اش ارائه تبیینی قابل قبول از نوع ارتباط میان خدا و انسان بوده است. (Ibid: ۷۰) و دستیابی به این مهم، در گرو نوع تصویر او از خدا و انسان بود که در طول حیات او دستخوش تغییرات زیادی شد. با این همه، شاید بتوان گفت با ارائه تصویر بارت، مثل هر الاهیدان دیگری، از خدا و انسان می‌توان شاکله الاهیات او را شناخت.

توصیف بارت از خدا به عنوان موجودی «به کلی دیگر» تا اندازه بسیار زیادی ما را به نوع تصویر او از خدا در این دوره از حیات الاهیاتی‌اش نزدیک می‌سازد. از نظر او خدا را نه با عقل نظری می‌توان شناخت و نه از دریچه تنگ تجربه باطنی آدمی می‌توان دید؛ زیرا خدا چنان متعالی است که عقل و تجربه درونی آدمی از شناخت او عاجزند و لذا بارت نه تنها الاهیات لیبرال را به نقد کشید که چرا خدا را در احساسات و عواطف آدمی جست‌وجو می‌کند، بلکه به الاهیات کاتولیک هم اعتراض داشت که چرا خدا و انسان را حتی از نظر مفهوم (مفهوم وجود) در یک رتبه قرار می‌دهد. (kung, ۱۹۹۴: ۱۶۱)

بارت حتی همراهی و همدلی کاتولیک‌ها و پروتستان‌های لیبرال با نظام‌های سیاسی زمان خویش را متأثر از نگاه این جهانی و انسانی آنها به خدا می‌دانست و از خطر سیاسی الاهیات‌های عقلی و بشری سخن می‌گفت (Ibid: ۱۶۲) و بر این عقیده بود که الاهیات‌های بشری اجازه می‌دهند تا اهداف سیاسی نظام‌های حاکم، بر تفسیر آنها از آموزه‌های مسیحی تأثیر گذاشته و مانند جریان هیتلر و نازیسم حتی به تأیید دینی آنها بینجامد. خود بارت با تأیید دینی هیتلر و نازیسم به مخالفت برخاست و به عنوان رهبر دینی کلیسای معترف آلمان اقدام به تنظیم و انتشار اعلامیه معروف بارمن (۱۹۳۴) کرد. کلیسای معترف آلمان در مخالفت با هیتلر و اقدامات گروهی از مسیحیان آلمانی تشکیل شد که خواستار حمایت مسیحیت از نازیسم بودند؛ مثلاً آنها پس از پیروزی در انتخابات

^۱. Wholly other.

رهبران کلیسا با تصویب ماده‌ای (معروف به ماده آریایی) کلیسا را از استخدام خادمان غیرآریایی یا برگزاري مراسم ازدواج مسیحیان آریایی با نژادهای دیگر منع کردند. (لین، ۱۳۸۰: ۴۲۴) دیدگاه بارت در حد انتشار بیانیه‌ای الاهیاتی نبود و بارت از ادای سوگند وفاداری به رژیم نازی هم خودداری می‌کرد و سرانجام به اخراج او از آلمان و منع انتشار کتاب‌های او انجامید. (همان: ۴۱۶)

تصویر بارت از خدا و انسان همان‌طور که خود گفته است (همان: ۴۴۱) تحت تأثیر افکار کیرکه‌گارد (۱۸۱۳ – ۱۸۵۵) فیلسوف اگزیستانسیالیست قرن نوزدهم بود. او از تمایز میان خدا و انسان، دنیا و بهشت، ابدیت و زمان سخن می‌گفت و بر این نظر بود که میان آنها تمایزی کیفی و نه کمی برقرار است و به همین جهت هم شکافی پرنشندی و نامحدود میان آنها وجود دارد. (براون، ۱۳۷۵: ۲۵۶)

فاصله پرنشندی میان خدا و انسان، نه تنها خدا را به حقیقتی دست‌نایافتنی بدل می‌ساخت، بلکه انسان را هم در مقام و منزلت بسیار نازلی قرار می‌داد؛ زیرا در واقع این شکاف، میان مقام مقدس خداوند و منزلت گناه‌آلود آدمی قرار داشت. چنین منزلتی برای انسان با آموزه گناه نخستین همخوانی داشت؛ انسان هبوطیافته و گناهکاری که هیچ‌گاه به دست خویش نمی‌تواند از این گناه رهایی یابد. از این‌رو، انسان در چشم بارت به دیده تحقیر نگاه می‌شود؛ از وجود گناه‌آلوده او هیچ راهی به شناخت خدا وجود ندارد و اگر راهی هم وجود می‌داشت حتماً از سوی خدا به انسان بود، (Eliade, ۱۹۹۴: ۷۰) بارت اگرچه دیدگاه کیرکه‌گارد را توجیه مناسبی برای تبیین ناکامی‌های الاهیات‌های بشری و عقلی در طی قرون می‌تبادی در مسیحیت یافته بود – زیرا به نظر او، تمام آنها فاقد تصویر درستی از خدا و انسان بودند – ولی اعتقاد او به شکاف میان خدا و انسان با این اعتقاد مسیحی که عیسی هم خداست و هم انسان، سازگار نبود (هوردرن، ۱۳۶۸: ۱۱۳) و لذا روح‌القدس به عنوان واسطه میان خدا و انسان در دوره میانی و البته اساسی‌ترین دوره از حیات الاهیاتی بارت اهمیت خاصی پیدا کرد. (همان: ۱۱۵)

تصویر تعالی‌گرایانه بارت از خداوند از یک سو و نگاه تحقیرآمیز او به انسان از سوی دیگر دست یافتن به تبیینی درخور از چگونگی ارتباط میان خدا و انسان را با مشکلی دوچندان مواجه می‌ساخت. به همین جهت بود که بارت با دقت در کتاب مقدس بخصوص رساله پولس به رومیان دریافت که عیسی‌مسیح نقش و جایگاه منحصر به فردی در آموزه‌های مسیحی دارد. تجسد خداوند در عیسی مسیح، مصلوب‌شدن او و در نهایت رستاخیز وی سه واقعه مهمی است که بسیاری از آموزه‌های مسیحی پیرامون آنها شکل گرفته است. لذا او بدین نتیجه رسید که محور الاهیات مسیحی شخصیت عیسی‌مسیح است و با توجه به آن باید آموزه‌های مسیحی را تفسیر کرد یا مشکلات الاهیاتی مانند چگونگی ارتباط خداوند و انسان را تبیین کرد.

به همین جهت، برخی نویسندگان، الاهیات او را مسیح‌محور دانسته‌اند (لین، ۱۳۸۰: ۴۳۴) و برخی دیگر آن را نقطه عطفی در الاهیات بارت شمرده‌اند.

البته در تاریخ الاهیات مسیحی چنین نگاهی به عیسی‌مسیح سابقه‌ای طولانی داشته است، ولی برای مسیحیان قرن نوزدهم تازه و جذاب بود؛ مسیحیانی که عمدتاً با تفسیرهای الاهیدانان لیبرال از آموزه‌های مسیحی آشنا بودند. (براون، ۱۳۷۵: ۲۵۶) الاهیات بارت در واقع، الاهیاتی وحیانی بود که به نوعی از عقلانیت خود‌بسنده مسیحی دفاع می‌کرد و نه تنها خود را محتاج سازگار شدن با عقلانیت قدیم و جدید نمی‌دانست، بلکه مدعی همراهی آنها با آموزه‌های مسیحی بود. تفسیر بارت از سه واقعه مهم در زندگی مسیح که قرابت زیادی با اعتقادات رایج مسیحیان دارد، شاکله الاهیات او را سامان می‌دهد و چارچوبی برای تفسیر آموزه‌های دیگر مسیحی می‌گردد.

تجسد خداوند در عیسی‌مسیح

بارت علی‌رغم اینکه خدا را چنان متعالی و به تعبیر خود «کاملاً دیگر» می‌داند که دست آدمی از شناخت او کوتاه می‌گردد. ولی دستیابی به شناخت خداوند، هم‌چنان یکی از محورهای اساسی الاهیات اوست. (همان: ۲۵۹) او بر این باور بود که تنها خداوند می‌تواند خویش را به ما بشناساند و ما بدون کمک او هیچ چیز درباره او نمی‌دانیم یا به تعبیر دقیق‌تر نمی‌توانیم بدانیم. چنین شناختی از خداوند حاصل سعی و کوشش قوای ادراکی، احساسی آدمی نیست، بلکه بخششی الاهی است که با تجسد خداوند در عیسی‌مسیح نصیب آدمی شده است. (همان: ۲۵۹) بارت در تأیید دیدگاه خویش از کتاب مقدس بهره می‌گرفت؛ مثلاً به سخنان عیسی در انجیل متی ۱۱: ۲۷ استناد می‌کند:

پدر همه چیز را به من سپرده است و هیچ‌کس جز پدر، پسر را نمی‌شناسد و هیچ‌کس پدر را نمی‌شناسد به جز پسر و کسانی که پسر بخواهد پدر را به ایشان بشناساند.

یا به گفته دیگر عیسی در انجیل یوحنا ۶: ۱۴ توسل می‌جوید:

من راه و راستی و حیات هستم هیچ‌کس جز به وسیله من نزد پدر نمی‌آید.

اگر بخواهیم با زبان کیرکه‌گارد سخن بگوییم عیسی مسیح در حقیقت شکاف پرنشدنی میان خدا و انسان را برداشته است؛ زیرا خداوند با فرستادن فرزند خویش از طرفی نشان داده است که آدمی قادر به از میان برداشتن این فاصله عمیق نیست و از طرفی گفته است که تنها خود می‌تواند این شکاف را پر کند.

به نظر بارت، خداوند خویش را از طریق عیسی مسیح بر ما آشکار ساخت و با ما سخن گفت. او برخلاف بسیاری از الاهیدانان پیش از خود، کلام خدا را در متون مقدس جست‌وجو نمی‌کند؛ زیرا بر این عقیده است که کلام خدا زنده و پویاست و نباید آن را در جملات و گزاره‌های انسانی و خطاپذیری یافت که تنها موضوع

شناخت آدمی قرار می‌گیرند و در واقع هیچ تأثیری بر وجود آدمی ندارند. از این‌رو، بارت کلام خدا را سخن‌گفتن خدا با انسان از طریق عیسی‌مسیح یا همان انکشاف خدا بر انسان می‌داند و بر این باور است که سخن‌گفتن خدا با انسان واقعه‌ای است که همچنان رخ می‌دهد و ما را تحت تأثیر خویش قرار می‌دهد و آدمی را به واکنش وامی‌دارد. (لین، ۱۳۸۰: ۴۱۹) به نظر او آنچه مهم است موقعیتی است که یک مسیحی در آن قرار می‌گیرد تا خداوند با او سخن بگوید، موقعیتی که با ایمان به مسیح و پیام رهایی‌بخش او به دست می‌آید. برای این اساس می‌توان گفت از دیدگاه بارت به معنای واقعی کلمه، عیسی مسیح کلام خداست، (براون، ۱۳۷۵: ۲۵۹) زیرا خداوند با فرستادن فرزند خویش، عیسی مسیح، با ما سخن گفته است و خویش را آشکار ساخته است. البته، بارت کتاب مقدس و مواعظ و آیین‌های کلیسایی را نیز کلام خدا می‌داند، ولی تنها بدین معنا که کتاب مقدس بر آن واقعه (انکشاف) در گذشته شهادت می‌دهد و به انکشاف خداوند در آینده وعده می‌دهد همان‌طور که کلیسا بر اساس کتاب مقدس، انکشاف خدا بر انسان را در قالب موعظه، آیین‌های کلیسایی و الاهیات تبلیغ و اعلان می‌کند. (لین، ۱۳۸۰: ۴۲۰) در واقع، بارت بر این عقیده است که کلام خدا یکی است، ولی مانند آموزه تثلیث باید در سه سطح بدان نگریست:

- واقعه تکلم خدا با انسان از طریق عیسی‌مسیح یا همان انکشاف خدا بر انسان؛
- کلام مکتوب (کتاب مقدس)؛
- کلام اعلان شده توسط کلیسا.

اهمیت کلام خدا در الاهیات بارت تا بدان پایه است که امروزه جرپان الاهیاتی بارت و همکفران او مانند برونر، کولمان و... به الاهیات کلمه شهرت دارد. (مک کواری، ۱۳۷۸: ۴۷۵) بارت بر این باور است که خدا هنوز هم با انسان از طریق عیسی‌مسیح سخن می‌گوید؛ زیرا اگرچه کتاب مقدس بر چنین انکشافی در گذشته شهادت می‌دهد، ولی هرگاه کتاب مقدس خوانده شود دوباره خداوند از طریق کلام مکتوب و در واقع از طریق عیسی‌مسیح با انسان سخن می‌گوید و در این هنگام است که کلام مکتوب نیز به معنای واقعی کلام خداست و گرنه کتاب مقدس گزاره‌ها و جملات انسانی و خطاپذیری هستند که تنها گواه بر انکشاف خدا بر انسان در گذشته بوده یا به انکشاف خدا بر انسان در آینده وعده می‌دهد. بارت در حقیقت، در جست‌وجوی خدای زنده‌ای است که مدام از طریق عیسی‌مسیح با انسان سخن می‌گوید. این دیدگاه بارت، در واقع هم در تقابل با دیدگاه الاهیدانان لیبرال است که خدا را در وجود آدمی جست‌وجو می‌کردند و هم با دیدگاه الاهیات کاتولیک که به گمان بارت، خدا را در جملات و گزاره‌های سرد و بی‌روح کتاب مقدس ردیابی می‌کردند. (لین، ۱۳۸۰: ۴۱۸ - ۴۱۹)

بر اساس همین دیدگاه بود که بارت وظیفه کلیسا را

^۱. Emil Brunner.

^۲. Oscar Culmann.

تنها اعلان انکشاف خدا بر انسان به مسیحیان می‌دانست و مؤکداً از کلیسا می‌خواست که این وظیفه را تنها بر اساس کتاب مقدس انجام دهد و با هرگونه تخطی کلیسا از این وظیفه به مخالفت برمی‌خاست. مضمون اصلی اعلامیه بارمن، که بارت در تدوین و انتشار آن نقشی اساسی داشت، در حقیقت این بود که کلیسا از وظیفه خویش عدول کرده است. مروری بر مواد شش‌گانه اعلامیه بارمن پرده از مخالفت شدید وی با تأیید کلیسای آلمان از نازیسم و هر گونه سوءاستفاده از مسیحیت برمی‌دارد:

یک. عیسی‌مسیح، آن‌گونه که در کتاب مقدس درباره او شهادت داده می‌شود، تنها کلام خداست که ما باید به او گوش بسپاریم و در زندگی و مرگ به او توکل کنیم. دو. هیچ قلمرو و ساحتی از زندگی [مثلاً سیاست] وجود ندارد که تحت خداوندی عیسی‌مسیح نباشد. سه. کلیسا نمی‌تواند شکل پیام خود و ترتیبات و تشکیلات خود را مطابق برخی عقاید سیاسی حاکم تغییر دهد.

چهار. کلیسا نباید با پذیرش «اصل پیشوا» از نظام حکومتی نازی‌ها تبعیت کند. مطابق این اصل، حکومت علاوه بر نظارت بر عملکرد شبانان محلی، حاکمان مقتدر کلیسایی را نیز تعیین می‌کرد و در واقع بر کلیسا مسلط می‌شد. بارت در تأیید این بند به انجیل متی ۲۰:۳۸ - ۲۵ تمسک می‌جوید:

عیسی ایشان (ده شاگرد خویش) را پیش خود خوانده فرمود: شما می‌دانید که حکمرانان بر زیردستان خود آقای می‌کنند و بزرگانشان به آنان زور می‌گویند. اما در میان شما نباید چنین باشد بلکه هر که می‌خواهد در بین شما بزرگ باشد باید خادم همه گردد و هر که بخواهد بالاتر از همه شود باید غلام همه شود. پسر انسان نیز نیامد تا خدمت شود بلکه تا خدمت کند و جان خود را در راه بسیاری فدا سازد.

پنج. همان‌طور که حکومت نباید به عنوان یگانه نظم حاکم بر کل حیات بشری وظایف کلیسا را در دست گیرد، کلیسا نیز نباید متکفل امور حکومتی گردد تا به یک نهاد حکومتی بدل نگردد.

شش. کلیسا در انجام وظایف خود نمی‌تواند مطیع اهداف دنیوی باشد. (همان: ۴۲۷ - ۴۲۸)

اگرچه این اعلامیه به دلیل اختلافات مسیحیان با یکدیگر تأثیر چندانی برجا نگذاشت، ولی از نظر الاهیاتی از اهمیت زیادی برخوردار بود و به نوعی واکنشی شدید در برابر همراهی الاهدانان لیبرال و کاتولیک با حاکمان سیاسی روزگار خویش به حساب می‌آمد. (همان: ۴۲۸)

ره‌آورد دیگر دیدگاه بارت، رفع تناقض از آموزه تجسد است؛ بدین معنا که با تأمل در انکشاف خدا بر انسان در عیسی‌مسیح درمی‌یابیم که خدا بشریت را در خود دارد و انسان نیز می‌تواند انکشاف الاهی را درک کند، به عبارت دیگر از تجسد خدا در عیسی‌مسیح

می‌فهمیم که باید خدا را چنان بشناسیم که بتواند با انسان یکی شود و انسان را هم چنان شناخت که بتواند به درک انکشافِ خداوند بر انسان نائل آید. (هوردرن، ۱۳۶۸: ۱۱۴) به نظر او، اگر با اندیشه‌های بشری خویش به سراغ آموزه تجسد برویم نمی‌توانیم شناخت درستی از آن پیدا کنیم و مانند الاهی‌دانان لیبرال آن را آموزه‌ای متناقض می‌بینیم. در حقیقت، به گمان بارت اندیشه‌های بشری نه تنها کمکی به فهم آموزه‌های مسیحی نمی‌کنند، بلکه مانعی بزرگ در دستیابی ما به درک درستی از آنها به حساب می‌آیند.

مصلوب‌شدن عیسی مسیح

الاهی‌دانان مسیحی برداشت‌های گوناگونی از این واقعه ارائه کرده‌اند، ولی عمدتاً آن را با سرشت گناه‌آلود آدمی پیوند داده‌اند. بارت که برخلاف الاهی‌دانان لیبرال نگاه خوش‌بینانه‌ای به انسان نداشت و در واقع در وجود آدمی روزنه امیدی برای نیل به شناخت خداوند نمی‌دید؛ تعالیم کتاب مقدس را مؤید نگاه خود به انسان می‌شرد. از سوی دیگر باور بارت این بود که گناه ازلی را نمی‌توان بدون عیسی مسیح شناخت و کسانی که عیسی مسیح را نمی‌شناسند درک درستی از گناه ندارند؛ زیرا عیسی مسیح با مرگ خود کاری انجام داد که آدمی به هیچ‌وجه توان انجام آن را نداشت. سخن بارت این است که عیسی مسیح با مرگ خود نه می‌خواست غضب خداوند را فروبنداند و نه می‌خواست به جای ما مجازات شود، بلکه می‌خواست دیگر آدمی در گناه نماند و مانع میان انسان و خداوند برداشته شود. او در یکی از موعظه‌های خود با اشاره به گروهی از سربازان ژاپنی که بی‌خبر از پایان جنگ، در یکی از جزایر دور افتاده اقیانوس کبیر همچنان به سوی رهگذران شلیک می‌کردند، از وضع بسیاری از مسیحیان متأسف است که چرا با گذشت حدود دو هزار سال از جانفشانی عیسی مسیح، هنوز گمان می‌کنند که در گناه زندگی می‌کنند! (همان: ۱۱۸)

از نظر بارت، اگرچه مرگ عیسی مسیح گناه ازلی را از سرشت آدمی زدود، ولی اگر آدمی واکنش درخوری نسبت به این جانفشانی از خود نشان ندهد مرتکب گناه شده است. (لین، ۱۳۸۰: ۴۲۴) در واقع، بارت علاوه بر آموزه گناه نخستین، که با مرگ عیسی مسیح زدوده شده است، یک جای دیگر از گناه سخن می‌گوید که آن را نه در تَمَرَد آدمی از فرامین شریعت، که در پاسخ نامناسب انسان نسبت به جانفشانی عیسی مسیح می‌داند. ایمان به عیسی مسیح تنها پاسخ درخور و شایسته‌ای است که انسان باید نسبت به این جانفشانی از خویش نشان دهد.

رستاخیز عیسی مسیح

به نظر بارت رستاخیز عیسی مسیح اعلان این حقیقت امیدبخش است که جانفشانی او مورد پذیرش خداوند قرار گرفته است و آدمی وضعیت جدیدی پیدا کرده است. او می‌گفت اگر عیسی مسیح از قبر بر نمی‌خاست، انسان هیچ‌گاه

از تغییر وضعیت خویش نمی‌توانست آگاه شود و همچنان خویش را در وضعیت گناه آلوده می‌دید. به همین جهت، بارت بر این نکته پافشاری می‌کند که کلیسا باید در همه حال وظیفه خویش را اعلان و تبلیغ همین تغییر وضعیت انسان بداند و مسیحیان نیز باید بدانند که کسی عضو واقعی کلیسا به حساب می‌آید که بدین باور رسیده باشد که با رستاخیز عیسی مسیح وضع بشر دگرگون شده است. (هوردرن، ۱۳۶۸: ۱۱۹ - ۱۲۰)

به نظر بارت، تنها شناخت خداوند نیست که از طریق عیسی مسیح بدست می‌آید، بلکه معنای واقعی خلقت را نیز در پرتو عیسی مسیح می‌فهمیم؛ زیرا که عیسی مسیح تنها موجودی است که همه عالم برای او و از طریق او آفریده شده‌اند. چنان‌که معنای آمرزش الهی را نیز در وجود او می‌یابیم؛ چرا که او تمام مقاصد خداوند از فرزند خویش انتظار داشت برای کل بشر محقق ساخت. (Eliade, ۱۹۹۴: ۷۱)

بارت حتی حقانیت مسیحیت را نیز در وجود منحصر به فرد عیسی مسیح می‌بیند. او با تمایز نهادن میان دین و ایمان بر این باور است که مسیحیت به عنوان دین، واجد هیچ مؤلفه‌ای از حقانیت نیست؛ زیرا دین چیزی جز تلاش‌های بیهوده و متکبرانه آدمی نیست، بیهوده است زیرا آدمی راهی به شناخت خداوند ندارد، متکبرانه است چون آدمی در واقع اندیشه‌های خود را به جای خدا می‌نشاند که کاری خودخواهانه است. او در حقیقت شخصیت منحصر به فرد عیسی مسیح را تنها سبب حقانیت مسیحیت می‌داند. (ریچارد، ۱۳۸۰: ۲۲۷) زیرا خداوند خویش را در عیسی مسیح بر انسان آشکار ساخت و او با جانفشانی خویش مانع میان انسان و خدا را برداشت و با رستاخیز خویش وضعیتی جدید را برای بشر رقم زد و این همان ایمان است که تماماً از سوی خداست. بر این اساس، بارت اگرچه ادیان دیگر را برخوردار از برخی حقایق و ارزش‌های اخلاقی و زیباشناختی می‌داند، ولی بر این نظر است که مسیحیت نیز به خودی خود برتر از ادیان دیگر نیست و تنها وجود بی‌بدیل عیسی مسیح باعث حقانیت انحصاری مسیحیت شده است. (پترسون و دیگران، ۱۳۷۶: ۴۳۰)

نقد و بررسی

اگرچه الاهیات بارت در روزگار خویش مخاطبین بسیاری پیدا کرد و در الاهیات مسیحی انقلابی عظیمی افکند، ولی از زمان حیات بارت تاکنون دیدگاه‌های او در معرض نقدهای جدی قرار گرفته است. برخی از این انتقادات در زمان حیات بارت به دیدگاه‌های او وارد شد که باعث تغییر و تحول در آرا و نظریات او نیز شد. (Eliade, ۱۹۹۴: ۷۱)

۱. تصویر بارت از خدا به عنوان موجودی «کاملاً دیگر» الاهیاتی سلبی از آن ساخته است؛ بارت با چنین تصویری از خدا بر این عقیده بود که درباره خدا و آموزه‌های ناظر به او مانند تجسد، تثلیث و ... نمی‌توان با بیانی ساده سخن گفت و ناچاریم به شیوه‌ای متناقض‌گونه درباره آنها سخن بگوییم؛ همین نکته سبب

شده است تا از الاهیات بارت به الاهیات دیالکتیک یا جدی نام ببرند. (مک کواری، ۱۳۷۸: ۴۷۸) به تصویر شدیداً تعالی‌گرایانه بارت از خدا انتقاد شده است که چنین تصویری مانع ارتباط شخصی و اصیل میان خدا و انسان می‌گردد. (همان: ۵۲۳) بارت دقیقاً در جهت خلاف الاهیدانان لیبرال راه تفریط را پیمود. او به الاهیدانان لیبرال خرده می‌گرفت که آنها به قیمت نادیده‌گرفتن خدا به انسان بها داده‌اند غافل از آنکه خود به قیمت نادیده‌گرفتن انسان به خدا بها داد. البته بارت در دوره پایانی حیات الاهیاتی خود در یک سخنرانی (۱۹۵۶) تحت عنوان «انسانیت خدا» از تغییر و اصلاح در دیدگاه خویش خبر داد و گفت که نگرش او و همکارانش به سبب فشارها و الزام‌های زمانه بیش از حد یک بعدی بوده است و درواقع در کنار الوهیت خدا انسانیت او را هم می‌توان مشاهده کرد، همچنان که در عیسی مسیح دیده می‌شود. (لین، ۱۳۸۰: ۴۲۵)

۲. علاوه بر این، به نگاه تحقیرآمیز بارت به انسان و سرشت گناه‌آلوده او نیز انتقادات جدی شده است. امیل برونر (۱۸۸۹ - ۱۹۶۶) یکی از همکاران نزدیک بارت در نوشته‌ای تحت عنوان «طبیعت و فیض» از نگاه افراطی بارت انتقاد کرد و بر این نکته پای فشرد که از این سوی عالم نیز راهی به شناخت خدا وجود دارد؛ او بر این باور بود که در درون همه انسان‌ها حتی انسان‌های بی‌دین نیز نشانه‌هایی از وجود خدا را می‌توان یافت که کتاب مقدس بدان فرا می‌خواند. علی‌رغم اینکه سخن برونر به دیدگاه رهبران نهضت اصلاح دینی نزدیک‌تر بود، ولی بارت در پاسخ تندی به برونر نوشت نه! با این همه، بارت بعداً نگاه بدبینانه خود به انسان را هم تعدیل کرد و گفت علت مخالفت شدیدش با برونر بیم از این نکته بود که موافقت با سخن برونر دوباره راه را بر دیدگاه‌های الاهیدانان لیبرال و نفوذ نازی‌ها بر کلیسا بگشاید. (همان: ۴۲۲ - ۴۲۳) برخی از الاهیدانان مسیحی مانند کلمنت وب^۱ در نقد نگاه بارت به انسان نیز گفته‌اند اگر ستایش از انسان در سطحی برابر با خدا خطاست، به همان‌سان نیز اشتباه است که مقام او را تا آن حد پایین بیاوریم که نوعی رابطه شخصی با خدا امکان‌پذیر نباشد. (مک کواری، ۵۰۴)

بارت، الاهیدانی راست‌دین

درواقع تغییر و اصلاح در دیدگاه بارت درباره خدا و انسان، او را وارد مرحله نهایی حیات الاهیاتی‌اش یا همان بارت متأخر ساخت. او در مقدمه جدیدی بر چاپ مجدد تفسیر رساله پولس به رومیان نوشت:

هنگامی که به چاپ‌های قبلی این کتاب فکر می‌کنم به نظر می‌رسد نویسنده دیگری آن را نگاشته است و می‌خواهد به نیازها و شرایطی پاسخ‌گو باشد که به دوره‌های گذشته تعلق دارد. (همان: ۴۸۰)

^۱ Clement Webb.

با وجود این، بارت علی‌رغم این تغییرات و تعدیله‌ها، همچنان به رئوس دیدگاه‌های خویش وفادار باقی ماند و لذا بسیاری از انتقادات همچنان بر دیدگاه‌های او وارد است که به مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنیم:

۳. برخلاف الاهیات لیبرال، در الاهیات بارت عقل نقش چندانی ندارد و انسان باید در برابر انکشاف خداوند بر انسان در عیسی مسیح کاملاً منفعل و تسلیم باشد وگرنه متهم به گناه، غرور و خودخواهی می‌گردد. به این سخن بارت انتقاد شده است که چرا نباید درباره ارزش و اعتبار انکشاف خداوند در عیسی مسیح و تسلیم آدمی در برابر آن داوری کرد. اتفاقاً سنگ بنای یک الاهیات از همین‌جا ریخته می‌شود؛ ما جز عقل خویش چه روشی برای تعیین صحت و درستی حقیقت انکشاف الاهی داریم. (همان: ۴۹۹) بی‌تردید نمی‌توان از حجیت و اعتبار کلیسا یا کتاب مقدس برای وثاقت انکشاف الاهی مدد گرفت؛ چرا که در این صورت، پرسش جدیدی رخ می‌نماید که اعتبار آنها از کجاست. کارل یاسپرس (۱۸۸۳ - ۱۹۶۹) در مناظره‌ای همین پرسش را از بولتمان،^۲ یکی از پیروان الاهیات بارت که بعداً اختلافاتی با او پیدا کرد، پرسید. بولتمان در پاسخ گفت: خداوند به توجیه عمل خویش در برابر انسان نیازی ندارد؛ یاسپرس در جواب گفت: سخن من این نیست که خداوند مجبور به توجیه عمل خویش برای انسان است، بلکه سخن این است که هر چیزی در این عالم که مدعی است مظهر کلمه الاهی، فعل و انکشاف خداوند است باید بر ادعای خویش گواه و دلیلی بیاورد وگرنه نمی‌توان ادعای درست و غلط را از هم تشخیص داد؛ (همان: ۴۹۹) علاوه بر اینکه حتی اگر اعتبار انکشاف خداوند در عیسی مسیح را بپذیریم بدون دخالت عقل نمی‌توان آن را بر ادعاهای گوناگون انکشاف خداوند در ادیان دیگر ترجیح داد. بنابراین چاره‌ای جز تن دادن به داوری عقل آدمی علی‌رغم محدودیت‌ها و خطاهای آن نداریم.

۴. یکی دیگر از دیدگاه‌های اساسی بارت انکار هرگونه معرفت عقلی از خداوند یا معرفت ادیان دیگر از اوست. این دیدگاه نیز به چالش کشیده شده است که نمی‌توان معرفت‌های عقلی از خداوند را صرفاً افکار و اندیشه‌هایی شرک‌آمیز خواند، همان‌طور که نمی‌توان شناخت ادیان دیگر از خداوند را انکار کرد؛ چرا که به هیچ‌وجه این سخن پذیرفتنی نیست که فیلسوفان یا الاهیدانان و عارفان در ادیان دیگر هیچ شناختی از خداوند نداشته باشند و تنها خداوند خویش را در مسیحیت آشکار ساخته باشد. (همان: ۵۰۲) این ادعا معقول است که فیلسوفان یا الاهیدانان و عارفان ادیان دیگر به خطا رفته باشد، ولی مگر در مسیحیت چنین اتفاقی نیفتاده است؟ به نظر می‌رسد تفاوت فاحشی میان انکار هر نوع شناختی از خداوند و اذعان به وجود خطا در اندیشه‌های عالمان ادیان دیگر باشد. انحصارگرایی افراطی بارت ثمره نوع نگاه دینی او به مسیحیت بخصوص جایگاه منحصر به فرد عیسی مسیح است؛

^۱. Karl Jaspers.
^۲. Rudolf Bultman.

نگاهی که باب هر نوع واقع‌بینی را می‌بندد و زمینه‌ای مناسب را برای تعصبات شدید دینی فراهم می‌کند.

۵. اگرچه یکی از دستاوردهای الاهیات بارت جدا ساختن حوزه دین از معارف و علوم بشری است، به‌گونه‌ای که او هیچ‌گاه خویش را درگیر پاسخگویی به اعتراضات تاریخی، فلسفی و علمی به کتاب مقدس و آموزه‌های مسیحی نمی‌ساخت، اما بسیاری به همین نکته ایراد گرفته‌اند که بی‌توجهی به تاریخ و بریدن از فرهنگ و معارف بشری قابل قبول نیست؛ در حقیقت چنین نگرشی بیش از آنکه پاسخی مبنائی به اشکالات و اعتراضات به کتاب مقدس و آموزه‌های مسیحی به حساب آید، نادیده‌گرفتن آن و نوعی پاک‌کردن صورت مسأله است. (براون، ۱۳۷۵: ۲۶۱) امروزه، بیش از گذشته از یک الاهیدان انتظار می‌رود که به سیل عظیمی از پرسش‌ها مانند نقدهای تاریخی بر کتاب مقدس، تعارض علوم و معارف بشری با آموزه‌های مسیحی و... پاسخی درخور بدهد. با قدسی‌ساختن مسیحیت و در نتیجه جدا ساختن آن از تعامل با معارف بشری نمی‌توان از پاسخ به این پرسش‌ها طفره رفت. چنین نگاهی با توصیه بارت به شاگردان خویش نیز در تهافت است؛ توصیه او به شاگردانش این بود که باید در یک دست کتاب مقدس و در دست دیگر روزنامه داشته باشند تا بتوانند پاسخگویی نیاز زمان خویش باشند. (هوردن، ۱۳۶۸: ۱۱۰) اتفاقاً همین نکته باعث تحول در دیدگاه الاهیاتی بارت و مخالفت شدید وی با الاهیات لیبرال شد؛ او بدین نتیجه رسیده بود که دیدگاه‌های الاهیدانان لیبرال تناسی با خواسته‌های روزگار خویش ندارد و باید چاره‌ای اندیشید. وی دیدگاه‌های الاهیاتی او نیز با پرسش‌های زمان خویش درگیر نبود و به نوعی به عجز از پاسخگویی متهم شده بود.

۶. به نظرات بارت درباره کتاب مقدس نیز اشکال شده است. بارت علی‌رغم اینکه کل کتاب مقدس را دارای اعتباری الاهی می‌دانست، ولی به نویسندگان کتاب مقدس هم اشتباهاتی نسبت می‌داد. کالین براون بر این باور است که نظرات بارت درباره کتاب مقدس با هم ناسازگارند و او عملاً این ناسازگاری را نادیده گرفته است. (براون، ۱۳۷۵: ۲۶۱) شاید بتوان از تفسیر بارت از کلام خداوند برای رفع این ناسازگاری مدد گرفت؛ چرا که بارت کتاب مقدس را به معنای واقعی کلمه، کلام خدا نمی‌دانست و تنها آن را شاهی بر اصل واقعه انکشاف خداوند بر انسان می‌شمرد که نویسندگان کتاب مقدس آن را روایت کرده‌اند. روایتی که وجود برخی اشتباهات در آن خدشه‌ای به شهادت آن نمی‌رساند و لذا برخوردار از حجیتی الاهی است. با این همه، نمی‌توان این واقعیت را نادیده گرفت که چنین نگاهی به کتاب مقدس هم با نگاه راست‌دینی مسیحی ناسازگار است و هم با دیدگاه‌های دیگر بارت که سمت و سوی راست‌دینی دارد؛ همخوانی ندارد.

۷. یکی دیگر از اشکالات اساسی در الاهیات بارت این است که بارت تصور می‌کند فارغ از اندیشه‌ها و افکار

خویش می‌توانیم و باید به سراغ تفسیر آموزه‌های مسیحی برویم. امروزه، این تصور مورد مناقشات جدی قرار گرفته است و گفته می‌شود که در وراي هر تفسیر و برداشتی، انبوهی از نگاه‌ها و نظریه‌های پیدا و پنهان، خام و پخته نهفته است که ما را بدان تفسیر خاص رهنمون می‌سازد. به عبارت دیگر، يك تفسیر زائیده مجموعه‌ای از نظرات، باورها و حتی خصلت‌های شخصی صاحب تفسیر است که هیچ‌گريزي از آن نیست. (باربور، ۱۳۶۲: ۲۱۱ - ۲۴۱) گویا تصور بارت این است که با کنار نهادن يك نظریه بیرون‌دینی می‌توان با ذهنی خالی به سراغ تفسیر آموزه‌های مسیحی رفت؛ در حالی‌که طرد يك نظریه به معنای قبول نظریه رقیب و نقیض آن است. (McInerny, ۱۹۹۳: ۲۶۵-۳۶۶) در واقع بدون داشتن نظریه مانند نابینایی می‌مانیم که هیچ چیز نمی‌بیند؛ این سخن را می‌توان به هنگام مواجهه با يك شيء کاملاً غریب و ناآشنا محك زد. لذا برخی الاهیدانان نه تنها بارت را در رسیدن به تفسیری فارغ از اندیشه‌های خویش ناکام می‌دانند، بلکه تفسیرهای او از کتاب مقدس را نوعی تحریف کتاب مقدس شمرده‌اند. (Kent, ۱۹۹۵: ۸۸۳) البته این نکته را می‌توان از سخن بارت پذیرفت که نباید دیدگاه‌های خود را بر متن یا واقعه تحمیل کرد؛ چرا که هر متن یا واقعه‌ای تاب تحمل هر نوع تفسیری را ندارند. ولی میان این سخن که باید فارغ از اندیشه‌های خود دست به تفسیر زد و این مطلب که نباید دیدگاه‌های خویش را بر يك متن یا واقعه تحمیل کرد تفاوتی بسیار است.

علیرغم انتقادات اساسی به دیدگاه‌های بارت، الاهیات بارت دستاوردهای قابل توجه‌ای هم برای الاهیات مسیحی داشته است که هم‌چنان برای الاهیدانان مسیحی درس‌آموز است.

۸. اگرچه این دیدگاه بارت که باید کاملاً فارغ از اندیشه‌ها و افکار بشری دست به تفسیر آموزه‌های مسیحی زد، دست نیافتنی شمرده شد، ولی این نکته مهم را در پی داشت که آموزه‌ها و متون دینی ظروف خالی‌ای نیستند که تنها ظروف آنها تفکرات بشری باشد، بلکه در واقع خود آنها نیز حرف و سخنی دارند که چه بسا با نظرات و دیدگاه‌های ما ناسازگار باشند. او می‌گفت دین، دین است، خدا خداست و نه هیچ‌چیز دیگر و ما باید گوش جان بدانها بسپاریم. در حقیقت سخن بارت این بود که الاهیدانان لیبرال تحت تأثیر اندیشه‌های خویش مدعیات واقعی کتاب مقدس و آموزه‌های مسیحی را نادیده گرفته‌اند؛ یعنی یا تفسیری جانبدارانه از آنها عرضه کرده‌اند یا اساساً آنها را انکار کرده‌اند. بی‌تردید این سخن بارت بجا و درست است، ولی به گمان بسیاری از منتقدین بارت، او از بیم آنکه دوباره ناخودآگاه به سمت دیدگاه‌های الاهیدانان لیبرال در نخلطد به دستاوردهای بشری کاملاً بی‌توجه بود و این درست برعکس روش الاهیدانان لیبرال بود که به گفته بارت سخن خویش را به جای سخن خدا می‌نشانند. به نظر می‌رسد باید هم مدعیات کتاب مقدس و آموزه‌های مسیحی را شنید و

هم به معارف بشري توجه کرد و نباید به بهانه اهمیت یکی از آنها دیگری را نادیده گرفت؛ کاری که نه الاهیدانان لیبرال بدان توجه داشتند و نه بارت موفق به رعایت آن بود.

۹. هانس کونگ^۱ الاهیدان کاتولیک، مهم‌ترین دستاورد الاهیات بارت را تغییر در پارادایم الاهیات مسیحي می‌داند؛ او بر این باور است که دیدگاه‌های الاهیاتی بارت الگویی در الاهیات مسیحي را سامان داد که دیدگاه‌های الاهیدانان لیبرال یا به تعبیر او پارادایم مدرن را به نقد کشید. در واقع کونگ، دیدگاه‌های الاهیدانان لیبرال و بارت را در دو الگوي کاملاً متفاوت (مدرن و پست مدرن) قرار می‌دهد و با این نگاه به ارزیابی آنها می‌پردازد. کونگ، اگرچه با دیدگاه‌های بارت همدلی نشان می‌دهد و به مخالفین او تذکر می‌دهد که او واقعاً آغازگر پارادایمی جدید در الاهیات بوده است، ولی به کاستی‌های دیدگاه‌های او نیز توجه دارد و لذا به ستایش‌کنندگان او می‌گوید: «او آغازگر پارادایم

الاهیاتی پست مدرن بود و نه کامل‌کننده آن.» (Kung, ۲۰۲: ۱۹۹۴) اگرچه ارزیابی کونگ درست است، ولی باید به این نکته توجه داشت که بارت در قامت يك الاهیدان و نه يك فیلسوف به نقد پارادایم مدرن الاهیات لیبرال پرداخت. به بیان دیگر بارت هیچ‌گاه نقدي فلسفي به پارادایم مدرن وارد نساخت، بلکه به کمک تفسيري راست‌دینی از آموزه‌های مسیحي به نقد تفسیرهای الاهیدانان لیبرال از آموزه‌های مسیحي پرداخت؛ تفسیرهایی که البته، بر دیدگاه‌های دوران جدید (مدرن) بنا شده بودند. این سخن بدین معنا نیست که بارت از این دیدگاه‌ها آگاه نبود، بلکه در واقع او پرداختن به نقد این دیدگاه‌ها را کاری عبث و بیهوده می‌شرد و لذا بدین باور رسیده بود که با کنار نهادن آنها می‌توان به تفسيري ناب از آموزه‌های مسیحي دست یافت.

البته کونگ الاهیات بارت را با توجه به اندیشه‌های جدید در مغرب‌زمین طبقه‌بندی کرده است، ولی از جهتی دیگر که با کلام اسلامی نیز همخوان‌تر است می‌توان الاهیات بارت را ارزیابی کرد. تقریباً در میان تمام الاهیدانان‌های ادیان دیگر نیز می‌توان دو نوع نگاه را مشاهده کرد: یکی به مدد معارف بشري دست به تفسیرهای دینی و دفاع از آنها می‌زند و دیگری فهم و دفاع درست از آموزه‌های دینی را در جدا ساختن آموزه‌های دینی از تأثیر معارف بشري می‌داند. البته هر يك از این دو نگاه طیف گسترده‌ای از الاهیدانان را در خود جای می‌دهند. بر این اساس، الاهیات بارت را باید در نوع دوم جای داد که با هرگونه بهره از معارف بشري در مقام فهم و دفاع از آموزه‌های مسیحي مخالف است. از این جهت می‌توان دیدگاه‌های اشاعره و اصحاب تفکیک و اخباری‌ها را در جهان اسلام به نوعی با الاهیات بارت نزدیک دانست.

۱۰. نگاه فرافرقه‌ای بارت دستاورد دیگر الاهیات او

^۱ Hans Kung.

بود. او در دوره نهایی حیات الهیاتی خویش (بارت متأخر) تلاش بسیار کرد تا الیهدانان کاتولیک را به تغییر در تفسیرهای خویش از آموزه‌های مسیحی و اصلاح کلیسا ترغیب کند؛ شعار اصلی او این بود که کلیسا همواره باید اصلاح شود و لذا از تحولات در الهیات کاتولیک و دیدگاه‌های الیهدانانی مانند کونگ استقبال می‌کرد. (Ibid: ۱۶۵-۱۶۷) البته دیدگاه‌های الهیاتی بارت بخصوص بارت متأخر برای الیهدانان کاتولیک نیز درخور توجه بود تا آنجا که پاپ پیوس دوازدهم، او را بزرگترین عالم الهی پس از توماس آکوئیناس خواند. (لین، ۱۳۸۰: ۴۱۸) خود بارت نیز می‌گفت تاکنون کامل‌ترین و عمیق‌ترین شرح و تفسیرها از آثار من را کاتولیک‌ها انجام داده‌اند. (همان: ۴۲۶) این نکته بدان سبب بود که بارت تمام مسیحیان را به شنیدن پیام نجات‌بخش عیسی مسیح فرامی‌خواند و همگان نیز گمان می‌کردند با اجابت چنین دعوتی نه تنها خویش را از لابه‌لای افکار و اندیشه‌های بشری رها می‌سازند، بلکه صدائی از آسمان را نیز می‌شنوند.

با این همه، اگرچه دیدگاه‌های بارت تأثیر دهه‌های نخستین قرن بیستم را ندارد، ولی همچنان محل توجه الیهدانان مسیحی است و به نظر می‌رسد برای علاقمندان مباحث الهیاتی در جامعه ما نیز مفید و نکته‌آموز باشد.

منابع و مأخذ

۱. باربور، ایان، ۱۳۶۲، علم و دین، بهاء‌الدین خرمشاهی، نشر دانشگاهی.
۲. براون، کالین، ۱۳۷۵، فلسفه و ایمان مسیحی، طلاطه میکائیلیان، علمی و فرهنگی.
۳. پترسون، مایکل و دیگران، ۱۳۷۶، عقل و اعتقاد دینی، احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، طرح نو.
۴. ریچاردز، گلین، ۱۳۸۰، به سوی الهیات ناظر به همه ادیان، رضا گندمی نصرآبادی و احمدرضا مفتاح مرکز مطالعات ادیان و مذاهب.
۵. ریخته‌گران، محمدرضا، ۱۳۷۴، کارل بارت و الهیات و یا کلتیکی، مجله ارغنون ۵ و ۶، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۶. لین، تونی، ۱۳۸۰، تاریخ تفکر مسیحی، روبرت آسریان، فرزاد.
۷. مک کواری، جان، ۱۳۷۸، تفکر دینی در قرن بیستم، بهزاد سالکی، امیرکبیر.
۸. مک کواری، جان، ۱۳۸۲، الهیات اگزیستانسیالیستی، مهدی دشت برزگی، دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم.
۹. مک گراث، آلیستر، ۱۳۸۲، مقدمه‌ای بر تفکر اصلاح دینی، بهروز حدادی، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
۱۰. هوردن، ویلیام، ۱۳۶۸، راهنمای الهیات پروتستان، طاطه میکائیلیان، علمی و فرهنگی.
۱۱. Jamas B. Torr, ۱۹۸۷, Karl Barth in *The Encyclopedia of Religion*, V. ۲, ۶۸-۷۱, New York.
۱۲. Kent, John, ۱۹۹۵, The Character and possibility of christian theology today, ۸۷۵-۸۹۴ in *companion Encyclopedia of theology*, Routledge press.
۱۳. Kung, Hans, ۱۹۹۴, Kral, ۱۸۵-۲۱۷, in *Great Christian thinkers*, New York.
۱۴. Mcinerng, Ralph, ۱۹۹۳, Reflection on christian philosophy in *Rational faith*, ۲۵۶-۲۷۹, university of Noter Dame press.